

# دین و دولت در سال عسرت

## کاوه بیات

ظاهراً براساس مصاحبه با آیت‌الله بروجردی تنظیم شده بود، در کنار تأکید ایشان بر لزوم نظم و آرامش، از خواسته آیت‌الله مبنی بر انهدام تأسیسات حظیرةالقدس و بهره‌برداری از آن محل برای امور عام‌المنفعة سخن به میان آمد و این طرح که «... کلیه بهائیان از ادارات دولتی و بنگاه‌های ملی... هر چه زودتر طرد شوند و دولت از مجلسین بخواهد که طرحی را از مجلس بگذرانند که تمام بهائیان از کشور خارج شوند...» (ص ۶۲). اگرچه روز بعد روزنامه اطلاعات در گزارش دیدار خبرنگار روزنامه از آیت‌الله، صورت گرفتن هرگونه مصاحبه‌ای را در

روزهای اخیر تکذیب کرد (ص ۶۴) ولی در همان ایام (۱۹ اردیبهشت) احمد صفایی، یکی از نمایندگان معمم قزوین در مجلس شورای ملی طرحی را به مجلس ارائه داد که پاره‌ای از این خواسته‌ها را شامل می‌شد. در این طرح چهار ماده‌ای که ظاهراً به امضای پانزده نفر از دیگر وکلای مجلس نیز رسید، خواسته شده بود که «جمعیت فاسد بایی‌ها و وابستگان آنها از ازلی و بهایی مخالف امنیت کشور و غیرقانونی اعلام...» شوند. جرم تلقی شدن عضویت در این جمعیت و مقرر داشتن مجازات‌هایی برای این امر، انتقال اموال غیرمنقول جمعیت مورد بحث به وزارت فرهنگ برای «... تأسیس سازمانهای تربیتی و اشنائه معارف دینی و اصول خداپرستی...» و بالاخره اخراج اعضای این جمعیت از خدمات دولتی از دیگر مفاد قانون پیشنهاد شده بود (ص ۸۲).

در این بین در حالی که از بازتاب واقعه مزبور در پاره‌ای از دیگر نقاط ایران به صورت بروز رشته تظاهراتی بر ضد پاره‌ای از دیگر مراکز تبلیغی بهائیان گزارش‌هایی می‌رسید (صص ۷۸-۷۷) مذاکرات جاری در مجلس شورای ملی نیز ادامه داشت. علاوه بر مذاکرات علنی در این زمینه که پیشنهاد فوق‌الذکر نیز در خلال آنها مطرح شد، برای رسیدگی به این مطلب در همان روز یک مجلس خصوصی نیز با حضور آقایان انتظام، دکتر امینی و علم - معاون نخست‌وزیر و وزرای دارایی و کشور در کابینه حسین علا - و تنی چند از وکلای مجلس تشکیل شد.

با آنکه در جراید وقت از این جلسه گزارش‌های مختلف و متفاوتی منتشر گردید، ولی در کنار تأکید نمایندگان دولت بر توافق اصولی آنها با حساسیتهای موجود و لزوم مقابله با جمعیت مزبور، از نوعی احتیاط و تعلل نیز نشانه‌هایی دیده می‌شود. از جمله تأکید نورالدین امامی بر



روحانیت - بهائیان (نیمه اول سال ۱۳۳۴)، از سخنرانی‌های حجةالاسلام فلسفی تا قصد مهاجرت آیت‌الله بروجردی از ایران. مسعود کوهستانی نژاد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶. ۲۷۲ ص. ۱۸۰۰۰ ریال.

هنوز چند صبحی از سقوط کابینه سپهبد زاهدی در اوایل بهار ۱۳۳۴ و تشکیل دولت جدید حسین علاء به جای او نگذشته بود که پیشامد یک رشته مناقشات مذهبی در تهران، یعنی

بالاگرفتن رویارویی گروهی از روحانیون با بهائیان یادآور آن شد که به رغم تحولات اخیر کشور - از جمله شکست نهضت ملی‌شدن صنعت نفت - عنصر مذهب که خود از ارکان اصلی نهضت یاد شده بود، هنوز هم بخش قابل توجهی از قدرت بسیج خود را حفظ کرده است. روحانیت - بهائیان نخستین و مهمترین اثر مستقلی است که ابعاد مختلف این پدیده را مورد بررسی قرار می‌دهد.

پخش ناگهانی و بی‌مقدمه سلسله گفتارهای تند و آتشین حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی از رادیو تهران (و آقای شکوهیده در رادیو نیروی هوایی) بر ضد بهایی‌گری و فعالیت‌های این جمعیت در اواسط اردیبهشت ۱۳۳۴ و اقدام سریع فرمانداری نظامی تهران در اشغال ساختمان حظیرةالقدس، یکی از مراکز اصلی بهائیان در شانزدهم همان ماه را می‌توان سرآغاز این ماجرا دانست (صص ۴۲ - ۳۲).

اگرچه در گزارش پاره‌ای از جراید وقت در توضیح انگیزه‌های دولت در ضبط و توقیف تأسیسات حظیرةالقدس، از اقدام پیشگیرانه دولت در حفظ امنیت صحبت شده است ولی دلیل اصلی، اجابت یکی از خواسته‌های مهم روحانیون به نظر می‌آید: «... چون بستن حظیرةالقدس مورد توجه و تمایل شدید محافل روحانی بود و طبقات دیگر هم با امضای طومارها از شخص اعلی‌حضرت همایونی به نام حفظ شعائر اسلامی و قانون اساسی این موضوع را تقاضا نموده‌اند لهذا تصمیم گرفته می‌شود که مرکز بهائیان به وسیله فرمانداری نظامی اشغال و انحلال سازمان حظیرةالقدس اعلام گردد...» (صص ۴۳ - ۴۲).

چندی بعد نیز در ۲۰ اردیبهشت روزنامه کیهان در مطلبی که

کفایت قوانین موجود جهت مقابله با این پدیده و غیرضروری بودن طرح قوانین جدید (ص ۸۶) و نظر ریاست مجلس بر لزوم مطالعه و بررسیهای بیشتر (ص ۸۹).

در حالی که حظیرةالقدس کماکان تحت تصرف نظامیان قرار داشت و در این اثنا به کانون رفت و آمد گروههای مختلف و ابراز احساسات ضدیهایی تبدیل شده بود، پاره‌ای از جرایم نیز ضمن ابراز نوعی همراهی کلی با این حرکت، از گستردگی بیش از حد آن نیز ابراز نگرانی کردند. برای مثال، از نظر روزنامه «سحر»... در این موقع که ملت ایران در آستانه اقدامات سریع و جدی برای اصلاح اوضاع خود می‌باشد... نمی‌بایست با طرح مسائلی از این دست «... مسائل و مشکلات و ناراحتی‌هایی به وجود... آورند که اولیای امور را سرگرم نموده و از انجام طرحهای اصلاحی بازدارند...» (ص ۹۹).

در حالی که مذاکرات میان نمایندگان دولت و آیت‌الله بروجردی ادامه داشت - از جمله سفر انتظام و تیمسار علوی مقدم ریاست شهربانی به قم در ۲۳ اردیبهشت - امیر اسدالله علم با حضور در مجلس شورای ملی، ضمن ارائه گزارشی از اقدامات انجام شده در این زمینه اظهار داشت که «... دولت با نهایت قدرت و با استفاده از قوانین موجود از هرگونه اخلال‌گری و اشاعه فساد جلوگیری می‌نماید...» وی در ادامه این گزارش متن بخشنامه‌ای را اعلان داشت که دولت اخیراً به استانداران و فرمانداران ابلاغ کرده بود. در این بخشنامه بدون اشاره‌ای صریح به یک جمعیت یا گروه خاص و به صرف تأکید بر «اصل اول متمم قانون اساسی [که] مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است و به موجب اصل بیست و یکم قانون اساسی انتشارات ضد دینان و تشکیل انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و محلّ به نظم باشند در تمام مملکت ممنوع می‌باشد... مراکز اجتماعی را که موجب فتنه دینی و دنیوی و مایه اخلال امنیت و انتظام می‌باشد منحل...» اعلام کرده بود. در عین حال و در ادامه، از یادآوری این نکته نیز فروگذار نشده بود که دولت وظیفه دارد «... هر گاه کسانی به بهانه و عنوان مبارزه با فرقه‌های گمراه‌کننده به تحریک مردم بر ضد امنیت مملکت بپردازند...» با آنها نیز برخورد نماید (ص ۱۳۲).

البته به گونه‌ای که می‌شد انتظار داشت هواداران یک رویارویی جدی با این مقوله، گزارش وزیر کشور را کافی ندانسته و فاقد صراحت لازم خوانند. روز بعد در جلسه علنی مجلس در ۲۸ اردیبهشت «... سیداحمد صفایی که دایرمدار اقدامات علیه بهائیه‌ها در مجلس بود» ... ضمن سپاسگذاری از مقامات وقت که «... تا حدی جلوگیری کرده است از پیشرفت تبلیغات این جمعیت و ما تا حدی از دولت متشکریم...» ولی بخشنامه‌ای کردن این بحث را کافی ندانسته و خواهان صراحتی به مراتب بیش از این شد (ص ۱۳۴). به عقیده او «... بایستی به همان شدت [که با توده‌ای‌ها مبارزه شد] با جمعیت بهائیه‌ها مبارزه کرد چون به عقیده بنده آنها هم یک حزب ماتریالیستی هستند که با توده‌ای‌ها هم هماهنگ‌اند و مرام و مسلکشان بی‌وطنی و بی‌دینی است و در حقیقت اینها همان بقایای مزدکی‌ها هستند...» (ص ۱۳۴).

در حالی که به نظر می‌آمد دولت در عمل بر جمع کردن این ماجرا تصمیم گرفته است ولی در ظاهر با اقداماتی که برای تخریب

حظیرةالقدس آغاز شد، کار بالا گرفت: «... در روزهای آخر رمضان [اواخر اردیبهشت] برحسب دستور تیمسار بختیار فرماندار نظامی تهران خراب کردن ساختمان و عمارت حظیرةالقدس مرکز بهائیت شروع شد و نخستین صدای ضربه کنگ که به قصد خراب کردن عمارت بر گنبد نُه‌ترکی حظیرةالقدس زده شد در فضا منعکس گردید.» (ص ۱۴۱).

در این میان رفت و آمد میان قم و تهران نیز ادامه داشت. در اواسط خرداد سردار فاخر حکمت به دیدار آیت‌الله بروجردی شتافت و در تیرماه نیز قائم‌مقام‌الملک رفیع از ایشان دیدار کرد. ابراز نارضایی از تعلل و تأخیر در تحقق وعده‌های داده شده موضوع اصلی این مذاکرات بود (صص ۱۵۶ و ۱۶۸) نکته‌ای که در نامه مورخ ۶ تیر آیت‌الله بروجردی در پاسخ به یکی از مکاتبات نخست‌وزیر نیز بر آن تأکید شده بود (صص ۱۷۰ - ۱۶۹).

در حالی که با حضور حجت‌الاسلام فلسفی و گروههایی از دیگر علاقه‌مندان، مراسم تخریب تدریجی حظیرةالقدس به آیینی روزانه تبدیل شده بود که بخشهایی از این کتاب نیز به توصیف آن اختصاص دارد (صص ۱۴۸ - ۱۴۰) بروز ناآرامی‌هایی در دیگر نقاط ایران و همچنین بالاگرفتن گاه به گاه نارضایی گروهی از روحانیون از تأخیر و تعلل مقامات دولتی، از تداوم این التهاب حکایت داشت. یکی از کانونهای اصلی تنشهایی از این دست، شیراز بود که اینک در اوایل تیرماه نیز صحنه تحركات و تظاهراتی بر علیه بهائیان گردید و به همین دلیل نیز در آن شهر حکومت نظامی اعلان شد (صص ۱۷۲ - ۱۷۰). در اشاره به نارضایی مورد بحث نیز در یک مقطع از احتمال سفر آیت‌الله بروجردی به نجف اشرف و تلاش آیت‌الله بهبهانی برای پادرمیانی گزارش شده است و در پی حوادث شیراز نیز تعطیل درس ایشان در اعتراض به آنکه «... تظاهرکنندگان علیه بهائیه‌ها عنوان اخلال‌گر یافته و مورد تعقیب قرار گرفتند» (صص ۱۶۸ و ۱۷۸). اگرچه هنوز باب مذاکره باز بود، رفت و آمد میان تهران و قم ادامه داشت و پس از چند هفته نیز مجلس درس آیت‌الله بروجردی تجدید شد (صص ۱۸۸ - ۱۸۷) ولی مواضع دولت هم صراحتی به مراتب بیش از پیش یافت. در جلسه‌ای که در ۲۲ تیرماه در مجلس شورا برای پیگیری پرسش احمدصفایی در مورد اقدامات دولت در این زمینه تشکیل شد، وزیر کشور چنین گفت: «... تصور می‌کردم که مجلس شورای ملی با اقداماتی که دولت کرده است، این مسئله‌ای که جناب‌عالی سؤال فرمودید یک مسئله محتومه تصور می‌کند. حالا هم استدعای بنده از مجلس این است که بررسی و اقدام به این امر را مجلس شورای ملی مطلقاً به دولت بگذارد. دولت با آرامش کامل اقدامات قانونی خودش را می‌کند.» (صص ۱۸۵ - ۱۸۴).

البته این مسئله هنوز «مختومه» نشده بود، ولی تا مختومه شدن نیز راه درازی در پیش نداشت؛ دهه محرم آن سال با تدابیری که فرمانداری نظامی تهران اتخاذ کرد - از جمله ملزم داشتن صاحبان مجالس و تکایا به کسب اجازه قبلی - بدون پیشامد خاصی به سر رسید و دلگیری آیت‌الله بروجردی نیز که گفته می‌شود پیام داده بودند «... کار را نمی‌بایست شروع کرد و یا هنگامی که شروع می‌شود بایست تا آخر ادامه پیدا کند...» (ص ۱۹۷) در نهایت صورتی جدی نیافت. بازهم برای مدتی از قصد سفر آیت‌الله بروجردی به عتبات

سخن به میان آمد که باعث نگرانی افکار عمومی گردید ولی با اعلان انصراف ایشان از این سفر، این نگرانی نیز برطرف شد. (صص ۲۱۷ - ۲۱۴).

و بدین ترتیب فصلی دیگر از یک تنش کهنه و قدیمی در این عرصه که از سخنرانیهای حجت‌الاسلام فلسفی در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۴ آغاز و تا قصد مهاجرت آیت‌الله بروجردی از ایران در شهریور همان سال ادامه پیدا کرد نیز به پایان آمد.

\*

اگرچه مجموعه گردآمده در کتاب **روحانیت - بهائیان**، از این رخداد و مراحل مختلف فراز و فرود آن گزارش ارزشمند و کم‌نظیری به دست می‌دهد ولی با این حال داده‌های آن به حدی نیست که بتوان بر اساسش به تصویر کاملی از این واقعه دست یافت.

یکی از مهمترین پرسشهایی که در این زمینه می‌توان طرح کرد آن است که فارغ از پیشینه تاریخی این بحث و حساسیتی که اصولاً در بخشهایی از جامعه نسبت به این مسئله وجود دارد، در آن مقطع خاص این حرکت از کجا طرح شد و هدف از این تحرک چه بود؟

به گونه‌ای که از مقاد این مجموعه بر می‌آید، کار را دولت آغاز کرد؛ امری که با توجه به اقدام رضاشاه در جلوگیری از «فعالیت علنی فرقه بهائی» در ۱۳۱۲ مسبقاً به سابقه نیز بوده است (ص ۲۲). در این دور نیز ظاهراً شروع کار به کنفرانس بزرگی از بهائیان بر می‌گردد که در اواخر سال ۱۳۳۳ در افریقای جنوبی برگزار شد. ارائه آمارهایی از رشد فوق‌العاده جمعیت بهائی از محورها اصلی این مجلس بوده است که «... بلافاصله به طور محرمانه به وزارت امور خارجه گزارش شد و همین که به اطلاع اعلی‌حضرت همایونی رسید، دستور فرمودند که بلافاصله به این موضوع دقیقاً و عمیقاً رسیدگی و تصمیم قانونی درباره آن اتخاذ شود» (ص ۲۷). اگرچه در ادامه این گزارش آمده است: «... از طرفی دیگر محافل روحانی که در رأس آن آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهبهانی قرار دارند مکرراً از حضور شاهنشاه تقاضا داشتند تا تصمیم عاجلی در این خصوص اتخاذ فرمایند. ضمن این جریانات محافل روحانی تصمیم گرفتند بدون جلب انظار و کمترین سروصدا نقشه‌ای برای این کار طرح کنند و بالاخره به این نتیجه رسیدند که برای اجرای این نقشه منتظر فرارسیدن ماه رمضان شده و از سخنرانیهای (رادیویی) روزانه فلسفی به این منظور استفاده کنند» (ص ۲۸). ولی این نکات با آنکه می‌تواند از نوعی هماهنگی خبر بدهد ولی موضوع ابتکار عمل در این مقوله و سرمنشاء اولیه بحث را روشن نمی‌کند. از این رو با توجه به دیگر قسمت‌هایی از این مجموعه، از جمله پاسخ آیت‌الله بروجردی به تلگراف آیت‌الله بهبهانی در اوایل کار که در آن از «... اقدام شخص اعلی‌حضرت همایونی در بستن و ضبط...» حظیرة‌القدس سخن به میان آمده بود و تأکید مجدد آیت‌الله بهبهانی بر این امر در موارد بعدی (صص ۶۸ - ۶۷) ظن دایر بر پیشقدمی دولت یا گروه‌های نزدیک به دولت را در این امر می‌توان ظنی قوی دانست.

اگرچه آقای کوهستانی‌نژاد در بخشی از این بررسی از واقعه مورد بحث تحت عنوان نه چندان دقیق «خیزش گروهی از علما به رهبری آیت‌الله بروجردی بر علیه بهائیان» یاد کرده‌اند (ص ۲۱۷) که مستلزم فرض نقش راهبر برای آیت‌الله از بدو کار است و نه فقط در مراحل

بعدی، ولی به نظر می‌آید که نویسنده نیز در بخش پایانی کتاب که به یک جمع‌بندی و تحلیل نهایی اختصاص دارد، انگیزه‌های این حرکت را در عرصه‌هایی دیگر جست و جو می‌کند.

ایشان در تلاش پاسخگویی به این پرسش که «به راستی رویدادهای مذکور به چه علت شروع شدند... [و] چرا دولت و دربار تصمیم گرفتند موضوع مبارزه با بهائیان را علنی کرده و امکاناتی (همچون دو رادیوی تهران و نیروی هوایی) را در اختیار وعاظ جهت تبلیغ علیه بهائیان...» قرار دهند (ص ۲۱۹)، چهار فرضیه را طرح کرده‌اند. در فرضیه‌های اول و دوم با اشاره به اعدام افسران توده‌ای و همچنین دستگیری تعدادی از همراهان دکتر مصدق، از این موضوع به عنوان ترفندی جهت انحراف افکار عمومی یاد می‌کنند (ص ۲۲۰). در فرضیه سوم، از این سخن به میان آمده است که «... دولت و حاکمیت پس از خاتمه کار دکتر مصدق و نیروهای ملی‌هوادار او و نیز پس از سرکوبی حزب توده و دستگیری و اعدام افسران سازمان نظامی آن حزب متوجه نیروهای مذهبی شدند...» و از آنجا که برای مبارزه با آنها «... نیازمند یک مستمسک بود که هم بتواند در داخل کشور از آن استفاده کند و هم در خارج از کشور با استناد به آن مقابله با نیروهای مذهبی را توجیه نماید... بدین ترتیب اجرای برنامه‌ای کنترل شده آغاز شد و به فاصله بسیار کوتاهی پس از آن (یک ماه) مقابله با مرجعیت و علما و اعمال محدودیت برای نیروهای مذهبی به بهانه آنچه از سوی دولت اقدامات خارج از قانون نامیده شد آغاز گردید» (ص ۲۲۰).

و در فرضیه چهارم که به نظر می‌آید فرضیه مورد توجه نویسنده نیز باشد، فرض بر واقعی بودن نگرانی شاه از اقتدار به ظاهر فزاینده بهائیان نهاده شده و تدابیر وی برای حل و فصل این موضوع. پس از کنفرانس افریقای جنوبی «... هراس شدیدی بر شاه مستولی گردید... ولی دولت و شاه نمی‌توانستند به بهانه یک کنفرانس... اقدامی کنند؛ این امر می‌بایست به [بخشی از] نیروهای مذهبی که دغدغه اصلی‌شان گسترش شدید فعالیت بهائیان در سالهای دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ در ایران بود واگذار می‌شد. از این طریق شاه و دولت وجهه‌ای پیدا کرده و نیز امکان اقدام احتمالی را از بهائیان سلب می‌کردند...» (ص ۲۲۱). فرایندی که به رغم پیشامد یک رشته رخدادها دور از انتظار - تنشهایی در کوچه و خیابان و یا ناراضی حاصل از دلگیری روحانیون - به نظر می‌آید از دید نویسنده بیشتر به نفع شاه و دولت تمام شده باشد تا نیروهای مذهبی (ص ۲۲۶).

اگرچه به نظر می‌آید که فرضیه سوم شایسته توجه بیشتری باشد، ولی به هر حال همان‌گونه که پیشتر نیز خاطر نشان شد، داده‌ها و دانسته‌های ارائه شده در این مجموعه برای روشنتر شدن ابعاد کلی‌تر این مقوله و به ویژه علل و انگیزه‌های شروع آن کفایت نمی‌کند. این کار مستلزم دسترسی به اسناد و مدارک بیشتری است که هنوز در دسترس پژوهشگران قرار ندارند.

\*

اگرچه کتاب **روحانیت - بهائیان** در توضیح پاره‌ای از دقایق و جزئیات تعیین‌کننده موضوع مورد بحث موفق نیست و پرسشهایی را بی‌پاسخ می‌گذارد ولی در عوض در چارچوب مطالب گردآوری شده در این مجموعه، نکات و مواردی را خاطر نشان می‌سازد که از لحاظ

روشنتر شدن ابعاد کلی‌تر بحث ارزش فراوانی دارند.

یکی از این نکات و موارد، یکدست و منسجم نبودن مواضع روحانیت در این مقوله است. علاوه بر آیت‌الله بروجردی که به نظر می‌رسد خود در شروع این حرکت نقشی نداشته است و تنها در مراحل بعد و بنا به انتظاری که از ایشان در مقام مرجعیت تامه شیعیان می‌رفت، درگیر آن شده بودند، بخش مهمی از دیگر شخصیتها و نیروهای مذهبی کشور نیز درگیر این مقوله نشدند؛ از جمله آیت‌الله کاشانی یا جمعیت فدائیان اسلام که در سالهای پیش در صف اول تحركات سیاسی - مذهبی ایران قرار داشتند، ولی در این ماجرا چنین نقشی را عهده دار نیستند (ص ۲۲۴) و حتی در یک مرحله چنین شایع شد که برخی از مقامات دولتی «... عقیده دارند برای خنثی کردن فعالیتهای چندتن از روحانیون بنام، باید به آیت‌الله کاشانی اجازه فعالیت داده شود و به همین سبب ظرف دو هفته اخیر چند تن از وکلا با ایشان ملاقات و مذاکراتی نموده‌اند...» (صص ۱۶۹ - ۱۶۸).

احتمالاً این همان احتیاط و فاصله، عدم اطمینان نسبت به اهداف مستتر در چنین تحركاتی است که در سالهای بعد نیز بخش مهم و تعیین‌کننده‌ای از نیروهای سیاسی کار مذهبی را به نوعی مرزبندی با فعالیتهایی از نوع دلمشغولیهای گروه حجتیه واداشت. و این در حالی است که همزمان بخشی دیگر از روحانیون متنفذ نیز دغدغه خاطرهایی متفاوت را دنبال می‌کردند از جمله آیت‌الله شهرستانی که در بجنوبه این ماجرا «... در مرداد همان سال از عتبات به ایران آمده و در آستانه محرم... با صدور فتوای تحریم قمه‌زنی و زنجیرزنی، افکار مسلمانان ایرانی به ویژه در تهران را به خود جلب کرد...» (ص ۲۲۵).

بنابراین نه فقط با این ارزیابی نویسنده روحانیت - بهائیان می‌توان همسو بود که نوشته‌اند: «... به استثنای آیت‌الله بهبهانی و گروهی از علمای تهران، حمایت جدی از سوی روحانیت از خیزش ضدبهائی ابراز نشد...» (صص ۲۲۵ - ۲۲۴) بلکه شاید بتوان از این احتمال سخن گفت که مطالعات و بررسیهای بیشتر، علل و انگیزه‌های شروع کار و خاستگاه آن را نیز در این ناحیه و در ارتباط با پاره‌ای از مناقشات درونی طبقه حاکمه - وزارت از دست داده‌های تشکیلات قبلی یا منتظر الوزاره‌های بعدی؟ - شناسایی کند تا ملاحظیات دیگر. که این نیز همان‌گونه که خاطرنشان شد مستلزم بررسیهای دقیقتری است و بهره‌برداری از طیف متنوعی از اسناد و مدارک دولتی (و احیاناً شخصی) که هنوز در دسترس قرار ندارند.

اگر فرض را بر جامع و فراگیر بودن مجموعه مطالب گردآمده در این مجموعه بگیریم که با توجه به اشراف معمول نویسنده بر داده‌های موجود در نشریات وقت، فرض نادرستی به نظر نمی‌آید، و فوراً آرای نامعقول و کمبود داوریهایی سنجیده را می‌توان یکی از دیگر موارد مهمی دانست که از خلال این بررسی مستفاد می‌گردد.

در کنار حمایت توده وسیعی از مسلمانهای مؤمن و معتقد از مبارزه با بهائیت، گروههایی نیز بنا به دلایل مختلف با این امر همراه نبودند و طبیعتاً مخالفتهایی ابراز می‌شد که در این مجموعه نیز به نمونه‌هایی از آنها اشاره شده است. ولی این مخالفتها که با توجه به نظام مشروطه و قوانین حاکم بر آن، قاعدتاً می‌بایست با ارجاع و اشاره به مباحثی چون تساوی حقوقی اهالی مملکت و حقوق

شهروندی ابراز می‌شد، عملاً صورتی کز و معوج یافت. برای مثال هنوز مدت زمانی از شروع این کار نگذشته بود که پاره‌ای از جراید مخالف، با انتساب تحركات اخیر به «... سیاست کهنه و شکست خورده انگلیسی‌ها در پشت پرده جنگ مسلمان و بهائی...» آن را تلاشی دانستند در جهت سرگرمی اولیای امور و بازداشتن آنها از «... انجام طرحهای اصلاحی»؛ تحریکاتی که می‌توانست علاوه بر عارضه مذکور «... در رویه آمریکا نسبت به ایران مؤثر و ممکن است موجب تقلیل کمکهای اقتصادی و فرهنگی آمریکا شود...» (ص ۹۹) و در ادامه این سعی و تلاش برای نادیده گرفتن اصل مطلب - حساسیتهای واقعی بخشی از افکار عمومی نسبت به این مقوله و سهل و آسان بودن تحریک این افکار، بنا به هر دلیل و انگیزه‌ای که پیش آید - وجهی دیگر بر دیگر جنبه‌های افسانه‌ای امر افزوده می‌شود. از بیانات اخیر یکی از وکلای مجلس نسبت به حضور و نفوذ فراماسون‌ها یاد شد و تحولات جاری و واکنش آنها نسبت به این توجه نامطلوب توصیف گردید:

«... جریان مذاکرات مجلس نسبت به فراماسونری و بلافاصله پیشامد موضوع بهائی و مسلمان، این فکر را ایجاد کرده است که مانور اخیر یک عکس‌العملی در مقابل حمله به دستگاه فراماسونری می‌باشد... این مطلب با توجه به اینکه سازمان فراماسونری وابسته به سیاست انگلستان شناخته شده و آمریکا مرکز و هسته قدرت بهائی‌هاست زیاد بعید به نظر نمی‌رسد...» (ص ۹۶)

البته و فوراً آرای نامعقول و فقدان داوریهایی سنجیده فقط به این طیف محدود و منحصر نبود. در آن سوی خط، پاره‌ای از مخالفین بهائیان نیز حاضر بودند برای پیشبرد خواسته‌های خود از هر گفتاری استفاده کنند؛ در کنار تکرار و طرح مجدد پاره‌ای از استدلالهای تاریخی که بیشتر با آداب و سنن حاکم بر مناقشات مذهبی و فنون ردیه‌نویسی مطابقت داشت تا مقتضیات تاریخ‌نگاری، در این رویارویی نیز استدلالهای جدیدی ارائه شدند که بیشتر - به قول امروزی‌ها - به نوعی «موج‌سواری» شباهت داشتند تا بحثی جدی. تأکید مکرر بر ارتباط حزب توده با بهائی‌گری که به ویژه در سخنان حجت‌الاسلام فلسفی بروزی مستمر داشت از آن جمله است؛ از اینکه «... قسمت معتنابه بهائی‌ها را توده‌ای‌ها تشکیل می‌دهند...» (ص ۳۴) گرفته تا ادعای آنکه «... توده‌ای‌ها در ایران انتظار داشتند به نام فرقه بهائی و به دست و کمک آنها قیام نموده و منظور خود را عملی سازند...» (ص ۱۲۴) مطالب و گفته‌هایی که پذیرش هر یک مانند پاره‌ای از دیگر مطالب طرح شده در این زمینه، بدون ملاحظه حداقلی از اسناد و مدارک ذی‌ربط کار دشواری بود.

ولی شگفت آن است که - تا جایی که می‌دانیم - آرائی از این دست که در هر دو سوی این تقابل وجه بیان یافت نه فقط در مطبوعات آن دوره و از سوی ارباب فکر و اندیشه مورد نقد و بررسی قرار نگرفت، بلکه به هنگام طرح و بحث جوانبی از آن در مجلس شورای ملی نیز که می‌بایست مبنای یک تصمیم‌گیری قانونی را شکل دهد، چنین نشد. این پیشامد می‌توانست فرصتی تلقی گردد در جهت تأمل و مذاقه بیشتر در مورد یک تنش دیرینه و ریشه‌دار که بیش از یک قرن و اندی است، هر از گاه بخشی از تحولات سیاسی و مذهبی این سرزمین را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، که این نیز چنین نشد.